

Theses on parasitism

International Communist Current

تزهائی در باره طفیلی گری



جریان کمونیست بین المللی
برگردان فارسی از صدای انترناسیونالیستی

International Communist Current

Theses on parasitism

Address to the original text:

http://en.internationalism.org/ir/94_parasitism

The web site of the International Communist Current:

<http://www.internationalism.org>

E-mail address of the International Communist Current:

international@internationalism.org

صدای انترناسیونالیستی

توضیح:

تزهائی در باره طفیلی گری، قبلا در سه بخش ترجمه و انتشار یافته بود. مجموعه سه بخش با اصلاحاتی در ترجمه و ویراستاری به شکل جزوه منتشر می شود، امیدواریم در راستای تحکیم سنت ها و پرنسپ های انترناسیونالیستی و پرولتری قرار گیرد که شرط پیشروی مواضع انترناسیونالیستی در فضای سیاسی ایران است. تزه ها به همت رفیق ف روشن به فارسی برگردانده شده است.

صدای انترناسیونالیستی

تابستان ۱۳۹۰

Homepage:

www.internationalist.tk

Email:

internationalist.voice@gmail.com

انقلاب کمونیستی یا نابودی بشریت!

Introduction to the translation of Thesis on Parasitism of the International Communist Current

The first Communist Party of Iran, led by Avtis Sultan Zade, was formed under the influence of the October Revolution and a member of the Third International (Comintern) as well. After the international revolutionary waves failed that shook the world, Stalinism rose up on the ruins of the October Revolution. After Stalinists steered their power, began to massacre the spearhead of the world proletariat between 1923 and 1917. Because of the physical relationship and strong bond between the Communist Party of Iran and the Communist Party of Soviet, "Iranian" Communists were among the first group those who massacred by Stalin's machine. One of the dearest one was Avtis Sultan Zade who was one of the communist movement's theorists. [1]

After that time, the history of Iran's left has been the history of political apparatus of the left of capital. Because the unquestioned dominance of the left of capital to the political milieu and absence of the proletarian and communist traditions, actions, deeds, ethics and principles of the political milieu of Iran, has been a reflection of the values of the left of capital. No wonder that at least 13 people were murdered by their friends, for different reasons, within the left of capital. [2]

The Internationalist positions, at the current situation, are setting of internationalist and proletarian principles in the Iran's political milieu. To eliminate the influence of bourgeois and petty-bourgeois ideologies, tireless duties of internationalists should be to strive to strengthen the proletarian values which are a reflection of proletarian class consciousness. Learning lessons from the experiences of other internationalists that historically and organically rooted in the currents that have defended of the communist positions during the blackest period of contra-revolution is necessary for other internationalists. To transfer this experience, we translate "*Thesis on Parasitism*" and we hope this translation would be a step toward the consolidation of internationalist traditions.

Internationalist Voice

12 July 2010

[1] Avtis Sultan Zade who had an active role in the October Revolution was elected to membership of the Executive Committee of Comintern in the Second Congress of the Communist International. He had a closed relationship with Lenin, Bukharin, Trotsky, Zinoviev and etc. He had radical views in the national and colonial question. Although most of his works are in Russian, other parts are in German, French and English. A few of his works are in Persian language as well.

[2] Murders that took place are:

- Four people were killed in the Organization of Iranian People's Fedayee Guerrillas between 1972 and 1977.
- Four people were killed in the Marxist-Leninist branch of People's Mojahedin Organization of Iran before 1979.
- Five people were killed and five wounded in inner clashes of minority Fadaiyan in the territory that is under rule of Patriotic Union, 1985.

صدای انترناسیونالیستی

مقدمه ای بر ترجمه

تزهائی در باره طفیلی گری

اولین حزب کمونیست ایران به رهبری اوتیس سلطانزاده تحت تاثیر انقلاب اکتبر شکل گرفت و عضو انترناسیونال سوم (کمینترن) شد. پس از شکست موج انقلابی بین المللی ۱۹۲۳ - ۱۹۱۷ که دنیا را تکان داد، استالینیزم بر ویرانه های انقلاب اکتبر خود را تحکیم بخشید و شروع به قتل عام پیشقراولان پرولتاریای جهانی کرد. به سبب رابطه فیزیکی که حزب کمونیست ایران با حزب کمونیست شوروی داشت، کمونیستهای "ایرانی" جزو اولین دسته از کسانی بودند که توسط ماشین سرکوب استالین سر بر خاک فرو افتادند. یکی از گرامیترین آنها تئورسین جنبش کمونیستی اوتیس سلطانزاده بود. [۱]

بعد از این تاریخ، تاریخ چپ ایران، تاریخ چپ دستگاه سیاسی سرمایه بوده است. به سبب تسلط بلامنازع چپ سرمایه، بر فضای سیاسی ایران و نبود سنتهای کمونیستی و پرولتری، رفتار، کردار، اخلاقیات و پرنسپ های فضای سیاسی ایران، انعکاسی از ارزشهای چپ سرمایه بوده است. بی جهت نیست که حداقل ۱۳ نفر بدلائل متفاوت در درون چپ سرمایه توسط یاران خود به قتل رسیده اند. [۲]

شرط پیشروی مواضع انترناسیونالیستی در فضای سیاسی ایران، جا افتادن سنت ها و پرنسپ های انترناسیونالیستی و پرولتری است. در مقابل نفوذ ایدئولوژیهای بورژوائی و خرده بورژوائی، باید تلاش برای تحکیم ارزشهای پرولتری که انعکاسی از آگاهی طبقاتی پرولتری است، به بخشی از وظایف خستگی ناپذیر انترناسیونالیستها تبدیل شود. درس آموزی از تجربیات دیگر انترناسیونالیستها، که تاریخا و ارگانیک ریشه در جریانی دارند که در سیاهترین دوره ضد انقلاب از مواضع کمونیستی دفاع کرده اند برای دیگر انترناسیونالیستها حیاتی بوده و است. برای انتقال این تجربیات است که تزهائی در باره طفیلی گری را ترجمه می کنیم و امیدواریم گامی در راستای تحکیم سنتهای انترناسیونالیستی باشد.

صدای انترناسیونالیستی

۲۱ تیر ۱۳۸۹

۱ - اوتیس سلطانزاده کسی که در انقلاب اکتبر نقش فعالی داشت، در کنگره دوم انترناسیونال کمونیست به عضویت کمیته اجرائی انتخاب شد. رابطه نزدیکی با لنین، بوخارین، تروتسکی، زینویوف و ... داشت. در رابطه با مسئله ملی و مستعمرات نظرات رادیکالی داشت. بیشتر آثار او به زبان روسی است ولی بخشی نیز به زبانهای آلمانی، فرانسه و انگلیسی هستند. معبود آثار او بزبان فارسی هستند.

۲ - قتلهای انجام گرفته بقرار زیر هستند:

- چهار قتل در سازمان چریکهای فدائی خلق بین سالهای ۱۳۵۶ - ۱۳۵۱
- چهار قتل در بخش مارکسیت لنینیستی مجاهدین خلق قبل از ۱۳۵۷
- پنج کشته و پنج زخمی در درگیری درونی فدائیان اقلیت در منطقه تحت حاکمیت اتحادیه میهنی در ۴ بهمن ۱۳۶۴

تزهائی درباره طفیلی گری

صدای انترناسیونالیستی

۱. جنبش کارگری در طول تاریخ خود بالاجبار با اشکال گوناگون از تاثیرات ایدئولوژی‌های بیگانه در صفوف خود مواجه بوده است، این ایدئولوژی‌ها یا از طرف طبقه حاکم و یا از طرف خرده بورژوازی آمده است. این تاثیرات اشکال و فرمهای مختلفی در درون سازمانهای طبقه کارگر بخود گرفته است. در میان معروفترین و شناخته شده ترین ها، ما می توانیم اشاره کنیم به:

- فرقه گرائی
- فرد گرائی
- اپورتونیسیم
- سیاست ماجراجویی
- سیاست کودتائی

۲. فرقه گرائی طرز بیان خاصی برای درک سازمانی خرده بورژوازی است. آن منعکس کننده تصور یا جهان بینی خرده بورژوازی است که در آن خواهان پادشاه بودن در قصر کوچک خود می باشد. خود را از طریق اینکه میل دارد علائق خاص و مفهوم سازمانی را به کل جنبش ترجیح دهد، آشکار می سازد. بر طبق جهان بینی "فرقه گرائی" تشکیلات در "دنیا تک است" و نشاندهنده یک تحقیر شاهانه در مقابل تمامی سازمانهای درون فضای سیاسی پرولتری است، کسانی که به عنوان "رقیب" یا حتی "دشمنان" دیده می شوند. بنابراین سازمانهای فرقه گرا از شرکت در گفتگو یا مباحثه با دیگر سازمانها خودداری می کنند و ترجیح می دهند که به "انزوی پر زرق و برق" خود پناه ببرند و طوری رفتار می کنند که گویا سازمان دیگری وجود ندارد و یا تمام مدت آنها مطلقا اشاره دارند به این که چه چیز فرق بین این یکی و آن دیگری است بدون در نظر گرفتن اینکه با آنها در آنچه مشترک هستند.

۳. فرقه گرائی همچنین می تواند از طریق نفوذ یا تاثیر خرده بورژوازی یا مستقیما از تاثیرات بورژوازی ناشی شده باشد. از طبقه حاکم ایدئولوژی رسمی اش را می گیرد که اشخاص را بصورت موضوعات تاریخی ببیند، چیزی که جلال "خود ساخته" و توجیه "همه علیه همه" است. اما قبل از هر چیز، این ایدئولوژی از طریق خرده بورژوازی وارد سازمانهای پرولتری می شود، بویژه از طریق عناصر تازه پرولتر شده که از قشرهای اجتماعی نظیر دهقانان و پیشه وران (این مورد بویژه در قرن گذشته اتفاق افتاد) یا از محیطهای روشنفکری و فضای دانشجویی (همان چیزی که بویژه بعد از عروج مجدد تاریخی طبقه کارگر بعد از پایان دهه ۶۰ میلادی واضح شده بود) هستند. فرد گرائی خود را بیان می کند عمدتا از طریق ابراز تمایل به:

- اینکه تشکیلات را نه بعنوان کل جمعی بلکه بعنوان مجموعه ای از اشخاص می ببیند، که در آن رابطه بین افراد بر روابط سیاسی یا بر اساسنامه سازمانی ارجحیت دارد؛
- اینکه "آرزو و آمال" خود و یا "علاقمندهای" خود را قبل از نیازهای تشکیلات پیش ببرد؛

صدای انترناسیونالیستی

- در نتیجه، مقاومت در برابر نظم و انضباط لازم در داخل سازمان؛
 - به دنبال "تحقق [خواستهای] شخصی" از طریق فعالیتهای مبارزاتی است.
 - با اتخاذ نگرشی همیشه خودش را در مقابل ارگان مرکزی می بیند که [ارگان مرکزی] محکوم می شود به تلاش برای خرد کردن خلاقیتهای شخصی. نگرش تکمیلی آن است که به دنبال "ارتقاء" از طریق بدست آوردن جایی در چنین ارگانهائی است؛
 - به طور کلی طرفدار یک درک نخبگانی از سازمان است، که در آن آرزوی یکی از "مبارزان درجه اول" را دارد، در صورتی که، در حال توسعه نگرش تحقیر به کسانی است که به آنان به دیده "مبارزان درجه دوم" نگریسته می شود؛
۴. اپورتونیسیم در طول تاریخ جدی ترین خطرات را به سازمانهای پرولتری زده است و مثال دیگری از بیان تاثیر ایدئولوژی خرده بورژوائی است. یکی از نیروهای محرکه اش ناشکیبا بودن است که بیانگر دیدگاه قشر اجتماعی است که محکوم به ناتوانی است و به لحاظ تاریخی هیچ آینده ای در انتظارشان نیست. نیروی محرکه دیگر آن تمایل به میانجیگری بین منافع و مواضع بین دو طبقه اصلی متخاصم در جامعه، یعنی بورژوازی و پرولتاریا است. حتی از همان اول اپورتونیسیم خودش را از طریق اینکه تمایل به قربانی کردن منافع عمومی و تاریخی پرولتاریا به توهماتی در مورد "پیروزیهای" موقتی دارد نمایان میکند. اما از آنجائیکه برای طبقه کارگر تقابلی بین مبارزه درون سرمایه داری و مبارزه تاریخی برای انهدام سیستم [سرمایه داری] وجود ندارد لذا سیاستهای اپورتونیسیتی منجر به فدا کردن منافع آنی پرولتاریا نیز می شود، بویژه زمانی که طبقه کارگر را مجبور می کند که با منافع و مواضع بورژوازی مصالحه کند. در تحلیل نهائی، در لحظات حساس تاریخی مانند جنگهای امپریالیستی و انقلابات پرولتری، جریانات اپورتونیسیتی نهایتاً به اردوگاه دشمن می پیوندند. به عنوان نمونه اکثریت احزاب سوسیالیست در طول جنگ جهانی اول و یا احزاب کمونیست در آستانه جنگ جهانی دوم [به اردوی دشمن پیوستند].
۵. ماجراجوئی (یا "سیاست کودتائی") [۱] خود را بعنوان نقطه مقابل اپورتونیسیم نشان می دهد. تحت پوشش "صلابت" و "رادیکالیسم" اظهار میدارد که در هر لحظه آماده است تا حمله به بورژوازی را شروع کند، وارد حملات سرنوشت ساز شود، در حالی که شرایط برای چنین مبارزه ای برای پرولتاریا هنوز وجود ندارد. جریانی که سعی دارد از کشیده شدن طبقه کارگر در مبارزاتی که می تواند در شروع خود با شکست مواجه شود، ممانعت کند - و زمانی که این اعمال انجام می گیرد [ماجراجوئی] هرگز تردیدی بخود راه نمیدهد تا جریان معتبر کارگری را اپورتونیسیت، میل به همکاری [با بورژوازی] بنامد و یا تا جایی پیش می رود که آنها را "خائن" می نامد.
- در واقع از آنجائیکه ماجراجوئی و اپورتونیسیم از همان منبع ریشه می گیرند، بی صبری خرده بورژوائی، لذا با اپورتونیسیم همکاری و همگرایی داشته است. تاریخ مثالهای زیادی به خود دیده که چگونه جریانات اپورتونیسیتی، جریاناتی با سیاست کودتایی را حمایت کرده اند و یا خود تبدیل به جریاناتی با سیاست کودتایی رادیکال شده اند. به همان طریق در اوایل

صدای انترناسیونالیستی

قرن بیستم، در مقابل اپوزسیون جناح چپ به نمایندگی روزا لوکزامبورگ [جناح] راست سوسیال دموکراسی آلمان از «سوسیال رولوسیونرهای» روسی که طرفدار تروریسم بودند، حمایت کردند. زمانی که حتی روزا لوکزامبورگ بر علیه یک قیام توسط کارگران برلین که پاسخی بود به تحریکات دولت سوسیال دمکرات اظهار مخالفت کرد، حزب سوسیال دمکرات مستقل آلمان که به تازه گی دولت را رها کرده بود با عجله مستقیماً وارد قیام شد که با کشتار دسته جمعی کارگران و در آن میان مهمتر از همه با کشتار رهبران کمونیستی خاتمه یافت.

۶. مسئولیت دائمی انقلابیون مبارزه علیه نفوذ ایدئولوژی خرده بورژوائی و بورژوائی در درون سازمان های طبقاتی پرولتری، و نیز در برابر مظاهر مختلف آن است. در واقع حتی می توان گفت که مبارزه اصلی جریانات انقلابی و پرولتری باید در درون سازمانهای طبقاتی پرولتری انجام گیرد. به حدی که آن [مبارزه] بسیار مشکل تر از مبارزه مستقیم بر علیه نیروهای رسمی اعلام شده بورژوازی است.

مبارزه علیه فرقه ها و فرقه گرائی بخصوص در درون انترناسیونال اول، اولین بار توسط مارکس و انگلس به چالش کشیده شد. به همین ترتیب، مبارزه با فرد گرائی، بویژه در شکل آنارشیزم آن، چیزی که نه تنها مارکس و انگلس، بلکه حتی مارکسیستهای در درون انترناسیونال دوم را (بخصوص روزا لوکزامبورگ و لنین) بر علیه آن بسیج کرد.

مبارزه بر علیه اپورتونیسم واقعا یکی از مستمرترین و سیستماتیک ترین مبارزاتی بوده است که جریانات انقلابی از ابتدای پیدایش خود انجام داده اند:

- بر علیه "سوسیالیسم دولتی" لاسال در طول ۸۰-۱۸۷۰ میلادی.
- در برابر همه نوع از روزیونیستهای برنشتاینی و رفرمیستها در آغاز قرن بیستم.
- بر علیه منشویکها.
- بر علیه عقاید بینابینی کائوتسکی، بلافاصله قبل از، در طول و بعد از جنگ جهانی اول.
- علیه انحطاط انترناسیونال سوم و احزاب کمونیست در طول دهه ۱۹۲۰ و در آغاز دهه ۳۰ میلادی.
- بر علیه انحطاط جریانات تروتسکیستی در طول دهه ۱۹۳۰.

مبارزه بر علیه سیاست کودتائی به اندازه مبارزه بر علیه اپورتونیسم ضروری و استوار نبوده است. با این حال از اولین گامهای جنبش کارگری به پیش برده شده است (بر علیه گرایش آنی گرایان، «ویلیج - شاپرت» در درون اتحادیه کمونیستها، بر علیه ماجراجویان باکونینی در "کمون" لیون در سال ۱۸۷۰ و در طول جنگ داخلی در فرانسه در سال ۱۸۷۳). و بدین ترتیب این مبارزات بویژه در طول موج انقلابی ۲۳-۱۹۱۷ مهم بودند؛ توانائی ویژه حزب بلشویک در پیش برد این مبارزات بود که تحقق انقلاب اکتبر را ممکن ساخت.

صدای انترناسیونالیستی

۷. نمونه های قبلی نشان میدهد که تاثیر از اینها مظهر نفوذ ایدئولوژیهای بیگانه است و رابطه نزدیک دارد با:

- دوره های تاریخی
- فازهای تکاملی طبقه کارگر
- وظیفه طبقه کارگر در این یا آن شرایط

به عنوان مثال، اپورتونیزم یکی از مهمترین بیان برای نفوذ ایدئولوژی خرده بورژوائی است، و یک مثال به خطر پیوسته برای جنبش کارگری است، یک جریان که بیان بیشترین تلاش برای مبارزه است. اپورتونیزم، قبل از هر چیز زمین خودش را، در طول یک دوره، در پیش احزاب انترناسیونالیستی دوم پیدا کرد:

- که در آن توهمات به مصالحه با بورژوازی، بدلیل رونق سرمایه داری و رفاه واقعی در شرایط زندگی طبقه کارگر، به شدت رشد کرد.

- وجود احزاب توده ای به این نظر اعتبار داد که فشار از طریق چنین احزابی می تواند به تدریج منجر به انتقال خودبخودی سرمایه داری به سوسیالیزم شود.

به همان ترتیب پیشروی اپورتونیزمها در درون انترناسیونال سوم، بیش از همه به شکست موج انقلاب بستگی داشت. این مسئله این ایده را در مورد امکان پذیر بودن و بدست آوردن نفوذ در بین طبقه کارگر از طریق سازش و دادن امتیازاتی به توهمات خودشان در مورد پارلماناریسم، مسئله اتحادیه های کارگری و ماهیت احزاب "سوسیالیستی" تقویت کرد.

اهمیت تاریخی آن دوره در تاثیر از اشکال متفاوت از ایدئولوژیهای بیگانه در درون طبقه کارگر، زمانی که صحبت از فرقه گرائی به میان می آید بیشتر آشکار می شود. و این در آغاز شکل گیری جنبش کارگری، هنگامی که پرولتاریا به تازگی از پیشه وران، صنعتگران و کارگران ماهر با اسرار مهارتی و رمز و رموز شغلی بودند، بیشتر پر اهمیت بود. برای یکبار دیگر فرقه گرائی خود را در سیاهترین دوره ضد انقلاب از طریق جریانات بوردهگستی نشان داد، که دیدگاهش به عقب کشیدن خود یا به لاک خود فرو رفتن بود، تنها (اما بطور مسلم اشتباه) روشی بود که خودش را از تهدیدهای اپورتونیزمی محافظت کند.

۸. در تاریخ جنبش کارگری در مقایسه با پدیده های دیگر مانند اپورتونیزم به پدیده طفیلی گری سیاسی، که تا حد زیادی نیز نتیجه نفوذ ایدئولوژی های بیگانه در درون طبقه کارگر است، بها داده نشده است. این مورد [طفیلی گری] بوده است چرا که طفیلی گری تنها سازمان پرولتری را به شکل قابل توجهی و در لحظات بسیار خاصی در طول تاریخ تحت تاثیر قرار داده است.

این بستگی به ماهیت خود طفیلی گری دارد برای اینکه موثر واقع شود باید با عناصری که در جستجوی مواضع طبقاتی هستند اما مشکل دارند بین سازمانهای واقعی انقلابی و جریاناتی که تنها فلسفه وجودیشان، زنده ماندن به هزینه سازمانهای پرولتری است تمایز قائل شوند، گره بخورد تا در فعالیت سازمانهای واقعی انقلابی اختلال کند، در واقع آنها را از بین ببرد. در عین حال پدیده انگلی، مجددا بسته به ماهیت خود در زمان شکل گیری سازمانهای طبقاتی

صدای انترناسیونالیستی

پرولتاری ظاهر نمی شود، بلکه زمانی که [سازمانهای پرولتاری] در حال حاضر تشکیل یافته اند و آنها ثابت کرده اند که واقعا از منافع پرولتاری دفاع می کنند، شکل می گیرد.

چنین عناصری می تواند در واقع نشان دهنده اولین تجلی تاریخی از سیاست انگلی باشد. اتحاد باکونین سعی در مبارزه انترناسیونال اول اختلال کند و آنرا داغون کند.

۹. اولین بار مارکس و انگلس طفیلی گری را به عنوان تهدیدی به سازمانهای پرولتاری شناسائی کردند:

"الان زمان آن است که به یکبار و بخاطر همه به تمام اختلافات درونی روزانه که از طریق حضور بدن انگلی در انجمن مان بر انگیزته می شود، پایان دهیم. این درگیریها تنها در خدمت اتلاف انرژی است وگرنه می بایست [این انرژی] برای مبارزه با رژیم بورژوائی استفاده شود. از طریق اینکه فعالیتهای انترناسیونال را در مقابل دشمنان طبقه کارگر فلج کند، لذا اتحاد [اتحاد باکونین] بعنوان نوکران تحسین برانگیز بورژوازی و دولت ظاهر می شود" (انگلس، "شورای عمومی به همه اعضای انترناسیونال" - یک اخطار برای اتحاد باکونین).

بنابراین مفهوم طفیلی گری سیاسی اصلا "از کشفیات جریان کمونیست بین المللی" نیست. برای اولین بار انترناسیونال اول با این تهدید علیه جنبش کارگری به مقابله پرداخت، آنرا شناسائی کرد و با آن مبارزه کرد. در انترناسیونال اول جایی که مارکس و انگلس اولین کسانی بودند که [ماهیت] طفیلی گریها را به عنوان عناصر سیاسی شده مشخص کردند که همزمان اعلام میکردند جزو برنامه و سازمانهای پرولتاری هستند، [در حالیکه] نیروهای خود را برای مبارزه علیه سازمانهای طبقاتی پرولتاری و نه بر علیه طبقه حاکم متمرکز کرده بودند. اساس فعالیت خود را به بد نام کردن و مانور دادن در برابر اردوی کمونیسم کردند، حتی اگر آنها مدعی تعلق به آن و در خدمت آن می کردند. [۲]

"برای اولین بار در تاریخ مبارزه طبقاتی با یک توطئه پنهانی مواجه می شویم. در قلب طبقه کارگر که هدف آن نه انهدام رژیم استثمارگر موجود بلکه خود انجمن [انترناسیونال اول] که سر سخت ترین دشمنی را با این رژیم نمایندگی میکند." (انگلس، گزارش به گنگره لاهه در اتحاد)

۱۰. تا این حد که جنبش کارگری، در شکلی از انترناسیونال اول، تجربه غنی از مبارزه با زندگی انگلی را بدست آورده است از اهمیت بیشتری برخوردار است، ما باید آموزشهای اساسی را از نبردهای قبلی دوباره بازپس گیریم. این آموزشها در بر گیرنده یک سری جنبه ها هستند:

- موقعی که طفیلی گری ظاهر می شود؛
- ویژگیهای متمایز آن در مقایسه با دیگر خطرانی که سازمانهای کارگری پیش رو دارند؛
- پایه های جذب نیروی آن؛
- متدهایش؛

صدای انترناسیونالیستی

- موثرترین روش برای مبارزه با آنها؛

واقعیت و چیزی که ما شاهد آن خواهیم بود این است که در همه این نقطه نظرها، یک شباهت قابل بحث بین شرایطی که فضای انقلابی امروز در مقابل اش قرار دارد و زمان انترناسیونال اول وجود دارد.

۱۱. حتی اگر [طفیلی گری] طبقه کارگری را که هنوز به لحاظ تاریخی بی تجربه بود دچار کرد، طفیلی گری مثل یک دشمن به جنبش کارگری تنها زمانی که آن به درجه ای از بلوغ رسیده است، دوران بچگی و فرقه گرائی را پشت سر گذاشته است، ظاهر می شود: "فاز اول مبارزات کارگری با جنبش فرقه گرائی توصیف می شد. این مسئله مستحق مرحله ای بود که طبقه کارگر به حد کافی رشد نکرده بود که واکنشی همچون یک طبقه را از خود نشان دهد." (مارکس - انگلس)

با پیدایش مارکسیسم و بلوغ آگاهی طبقاتی پرولتاریا و توانائی پیشقراول آن در سازماندهی مبارزه، یک پایه سالم برای جنبش کارگری بنیان نهاده شد: "از آن لحظه به بعد، زمانی که جنبش کارگری به یک واقعیت تبدیل شد. لذا وقت آن رسید که خیال گرایان (آرمان گرایان) از بین بروند. از آن جائیکه آرمانگرائی با یک درک شفاف از آن شرایط تاریخی برای این جنبش جایگزین شده بود و از آن جائیکه نیروهای سازمانهای مبارز جنبش کارگری هر چه بیشتر خود را منسجم کرده بودند." (اولین پیشنهاد مبارزه طبقاتی در فرانسه - مارکس)

حقیقت این است که طفیلی گری تاریخاً خود را به عنوان یک جواب به تشکیل انترناسیونال اول جلوه کرد. چیزی که انگلس توضیح داد مثل "یک روشی که قدم به قدم فرقه های کوچک را منحل و جذب خود می کرد" (انگلس، نامه به کلی - ویشنوتسکی).

به عبارت دیگر انترناسیونال اول یک وسیله ای بود که بخشهای مختلف درون جنبش کارگری را در یک مجمع و در پروسه عمومی شفاف کردن، وارد یک اتحاد غیر شخصی با انضباط پرولتاری در سازمانی کارگری کرد. در مقاومت به این "انحلال و جذب" بین المللی از تمام برنامه های غیر پرولتاری و سازمانهای با ویژگی مستقل بود که طفیلی گری برای اولین بار بر علیه جنبش انقلابی اعلام جنگ کرد:

"فرقه ها که در آغاز یک پایگاه یا ستون برای جنبش شده بودند زمانی که دیگر در دستور روز قرار نگرفتند، تبدیل به یک مانع شدند، تا سپس ارتجاعی شوند. اثبات اینها فرقه های است در فرانسه و بریتانیا و اخیراً لاسالیانها در آلمان، جایی که پس از سالها حمایت از سازمانهای پرولتاری، تبدیل به ابزاری برای پلیس شدند." (مارکس - انگلس، انشعاب به اصطلاح در انترناسیونال)

صدای انترناسیونالیستی

۱۲. همین چهارچوب دینامیکی از تجزیه و تحلیل که توسط انترناسیونال اول تکامل داده شد توضیح میدهد که چرا ما در دوره کنونی، دهه ۸۰ و مهمتر از همه در دهه ۹۰ میلادی شاهد توسعه بی سابقه ای از طفیلی گری هستیم تا سطحی که قابل مقایسه با زمان اتحاد باکونین و جریان‌های لاسالیانی است. امروز ما با گروه‌های غیر رسمی مواجه می‌شویم که اغلب به شکل مخفی عمل می‌کنند و ادعا می‌کنند که متعلق به اردوی چپ کمونیست هستند. اما در واقع انرژی خود را به جای مبارزه با رژیم بورژوائی به مبارزه با سازمانهای مارکسیست موجود اختصاص میدهند.

مانند زمان مارکس و انگلس عملکرد این موج ارتجاعی انگلی، خرابکاری در توسعه بحث باز و روشن پرولتاری است و از برپائی یک قوائد رفتاری که تمام اعضای اردوگاه پرولتاری را به هم وصل می‌کند، جلوگیری می‌کند. چیزی که امروز وجود دارد:

- یک جریان مارکسیست انترناسیونالیست مانند جریان کمونیست بین‌المللی که فرقه گرائی و تک‌نظری را نفی می‌کند؛
- بحث علنی بین سازمانهای انقلابی؛
- بحث زنده در مورد اصول سازمانی مارکسیستی و دفاع از فضای انقلابی؛
- عناصر جدید انقلابی که در جستجوی سازمانهای واقعی مارکسیستی و سنتهای برنامه‌ای هستند؛

از جمله عناصر مهمی هستند که در حال حاضر نفرت طفیلی‌گری سیاسی را برانگیخته است و موجب حمله و ر شدن آنها شده است.

با توجه به تجربیات انترناسیونال اول ما شاهد آن هستیم که فقط در دوره هائی که جنبش کارگری یکسری از نا پختگی‌های بنیادی خودش را در مسیر تکامل پشت سر میگذارد و به یک مرحله کیفی بالاتر دست می‌یابد، یک سطح ویژه کمونیستی، طفیلی‌گری به عنوان مخالف اصلی جلوه گر می‌شود.

در دوره فعلی این نا پختگی بطور کلی، یک محصول از جنبش کارگری جوان نیست، بلکه قبل از هر چیز نتیجه ای از پنجاه سال دوره ضد انقلاب که پی آمدیست از شکست موج انقلاب در سالهای ۲۳-۱۹۱۷. امروز یک گسست در تداوم ارگانیک با سنتهای نسلهای پیشین انقلابیون که قبل از هر چیز اهمیتی را که خرده بورژواها و ضد سازمانی‌ها از خود منعکس می‌کنند و رفتاری که در میان بسیاری از آن عناصر که مدعی وابستگی خود به مارکسیسم و چپ کمونیست هستند را توضیح میدهد.

۱۳. یک سری کامل از شباهتها بین شرایطی و ویژگیهائی که باعث بوجود آمدن طفیلی‌گری در زمان انترناسیونال اول وجود داشته و طفیلی‌گری امروزه وجود دارد. با این حال مهم است که به یک تفاوت مهم بین این دو دوره توجه داشته باشیم: در قرن قبل طفیلی‌گری بطور کلی شکلی از سازمان‌تمرکز یافته و ساختاری در درون سازمانهای طبقاتی بخود گرفت، در حالی که امروزه اساسا به شکل گروههای کوچک خود را سازماندهی می‌کند و یا حتی از عناصر "غیر سازماندهی شده" [تشکیل می‌شود] (هر چند هم ما بین شان همکاری صورت می‌گیرد). این تفاوت [ما بین دو دوره] آن ماهیت اساسی و بنیادی پدیده طفیلی

صدای انترناسیونالیستی

گری را در طول دو دوره زیر سوال نمی برد، چیزی که از طریق حقایق زیرین قابل توضیح است:

- اتحاد باکونین بر اساس باقیمانده بخشهایی از فرقه های دوره قبلی گسترش یافت، ساختار آنها را که بشدت حول یک "پیامبر" تمرکز یافته بود را پذیرفتند و ذوقی که آنها برای سازمانهای مخفی داشتند؛ در مقابل، یکی از پایه های اساسی برای طفیلی گری امروزه، ارث بردن از اعتراضات دانشجویی است که بازگشت تاریخی مبارزه طبقاتی در پایان دهه ۱۹۶۰ و بخصوص در سال ۱۹۸۶ را تحت تاثیر خود قرار داد، همراه با فردگرایی که به یدک می کشید و هرگونه تمرکز و سازماندهی را، چیزی که ظاهراً "افراد را سرکوب میکرد" زیر سوال می برد. [۳]
- در زمان موجودیت انترناسیونال اول فقط یک سازمان بود که کل جنبش کارگری را سازماندهی میکرد. جریاناتی که هدفشان نابودی انترناسیونال بود و همزمان مدعی بودند که مبارزه را بر علیه بورژوازی به پیش می برند، مجبور بودند در درون جنبش پرولتری عمل کنند. بر خلاف آن دوره، امروزه، عناصری که مبارزه طبقه کارگر را نمایندگی می کنند در سازمانهای متفاوت درون فضای انقلابی پراکنده هستند، هر یک از گروههای انگلی می تواند خود را به عنوان نماینده "جزء" دیگری از فضای [پرولتاری] به همراه دیگر گروهها معرفی کند.

بنابراین امروز مهم است که آشکارا و قاطع اعلام کرد که پراکندگی کنونی فضای سیاسی پرولتاری، و هرگونه رفتار فرقه گرایانه که تلاش در جهت ایجاد یک بحث علنی و تجدید سازمان یابی بین اجزای مختلف [فضای سیاسی پرولتاری] را به عقب بیندازد، مستقیماً نقش طفیلی گری را در دست دارد.

۱۴. مارکسیسم پس از انترناسیونال اول به تفاوتی بین طفیلی گری و اشکال دیگری از نفوذ ایدئولوژی بیگانه در درون سازمانهای طبقه کارگر اشاره کرده است. برای مثال اپورتونیسیم، در ابتدا فقط خود را به شکل سازمانی که (همانند منشویکها در سال ۱۹۰۳) اساساً برنامه سازمانهای پرولتاری را مورد حمله قرار میداد، آشکار می شد. طفیلی گری از طرف دیگر برای انجام نقش خود در حله اول برنامه را مورد حمله قرار نمی دهد. فعالیتهای خودش را اساساً در زمین سازمانی انجام میدهد، حتی اگر به منظور "جذب" نیرو جنبه های خاصی از برنامه را نیز زیر سوال می برد. به همین خاطر باکونین در کنگره باسل در انترناسیونال اول به سال ۱۸۶۹ شعار "لغو حق ارث" را پیش کشید، زیرا او می دانست که می تواند نمایندگان متعددی را حول این پوچی جمع کند، چرا که همچنان توهمات زیادی در مورد این موضوع در انترناسیونال وجود داشت. اما هدف واقعی پشت این مانور بر کنار کردن شورای عمومی بود که تحت تاثیر مارکس قرار گرفته بود، تا شورای عمومی که باکونین را پشتیبانی می کرد تشکیل شود. [۴]

از آنجائیکه طفیلی گری مستقیماً ساختار سازمانی سازمانهای پرولتاری را مورد حمله قرار میدهد، بنابراین نشان دهنده آن است زمانی که شرایط تاریخی اجازه ظهور آنرا میدهد، یک

صدای انترناسیونالیستی

خطر فوری و خیلی بیشتر از اپورتونیسیم است. این دو [طفیلی گری و اپورتونیسیم] بیانی برای نفوذ ایدئولوژیهای بیگانه و خطری مرگبار برای سازمانهای پرولتری هستند. اپورتونیسیم منجر به مرگ خود از طریق پیوستن به اردوی بورژوازی می شود، اما از آنجائیکه اپورتونیسیم بیش از هر چیز برنامه را مورد حمله قرار میدهد و به این هدف تنها از طریق یک پروسه دراز مدت نائل می شود بطوریکه جریان انقلابی، چپ [منظور گرایش انقلابی است نه چپ سرمایه]، قادر به تکامل یک مبارزه در درون سازمان برای دفاع از برنامه می شود [۵].

در مقابل زمانی که خود سازمان، در ساختار خودش، توسط طفیلی گری تهدید می شود، این به جریان پرولتری زمان کمتری میدهد تا خود را برای دفاع سازماندهی کند. مثالی از انترناسیونال اول در این رابطه خیلی مهم است: کل مبارزه با اتحاد باکونین فقط چهار سال بطول انجامید، بین ۱۸۶۸ زمانی که باکونین به انترناسیونال پیوست و ۱۸۷۲ زمانی که او در کنگره لاهه اخراج شد. این یک درس مهم را تاکید می کند: ضرورت اینکه جریانات پرولتری با صراحت به طفیلی گری حمله کنند، بدون اینکه منتظر شوند تا انگلها ضربه خود را بزنند و سپس مبارزه با آنها انجام گیرد.

۱۵. همانطور که ما شاهد بوده ایم، مهم است بین طفیلی گری و دیگر اشکال نفوذ ایدئولوژی بیگانه در درون طبقه کارگر تمایز قائل شویم. با این حال یکی از ویژگیهای طفیلی گری استفاده از دیگر عبارات است. این از منشاء طفیلی گری سر چشمه می گیرد، چیزیکه یک نتیجه از نفوذ [ایدئولوژی] بیگانه است، همچنین از این واقعیت که در رویکرد خود، چیزی که هدف آن در تحلیل نهائی تخریب سازمانهای پرولتری است، توسط پرنسیپها و محظورات اخلاقی باز داشته نمی شود. همانطور که ما در انترناسیونال اول و جنبش کارگری آنزمان دیدیم، اتحاد باکونین به توانائی آن در استفاده از بقایای فرقه گرائی مشهور شده بود، و اینکه از یک رویکرد اپورتونستی استفاده کند (به عنوان مثال، در مسئله حق ارث) و از طریق اینکه به طور کامل وارد یک سری عملیات ماجراجویانه شود ("کمون" لیون و جنگ داخلی اسپانیا در سال ۱۸۷۳).

به طور مشابه بر همان فردگرائی که در آن زمان در پرولتاریا وجود داشت یک طبقه که از صنعت گران و طبقات دهقان ظهور کرده بود، بنیان نهاده شد (بخصوص در اسپانیا و سلسله کوههای ژورا در سوئیس). همان ویژگیها امروز در طفیلی گری وجود دارد. ما قبلا به نقش فرد گرائی در تشکیل گروههای انگلی اشاره کرده ایم، اما ارزش آنرا دارد اشاره کنیم که تمامی انشعابات از جریان کمونیست بین المللی که گروههای انگلی را تشکیل داده اند (گروه کمونیست انترناسیونالیست، گروه بولتن کمونیست، فراکسیون خارجی جریان کمونیست بین المللی) بر پایه روشهای فرقه گرائی بنیان نهاده شدند، بطوریکه خیلی زود سازمان را رها کردند و از یک بحث که منتهی به شفافیت می شد امتناع کردند. به طور مشابه اپورتونیسیم یکی از ویژگیهای گروه کمونیست انترناسیونالیست است، زمانی که جریان کمونیست بین المللی را متهم میکرد (آن موقع که هنوز بعنوان یک "گرایش" در

صدای انترناسیونالیستی

درون تشکیلات بود) به اینکه شرایط سختی را برای کاندیدهای جدید نمی گذارد، برای اینکه بعداً به بی پرنسیب ترین کمپین عضو گیری دور بزند، بطوری که برنامه خود را تغییر داد تا بتواند به بیشترین ابهامات مد روز چپ بپیوندد (مثل "ایدئولوژی جهان سوم" و غیره).

همان اپورتونیسیم توسط گروه بولتن کمونیست و فراکسیون خارجی جریان کمونیست بین المللی نشان داده شد. زمانی که آنها با چانه زنی باور نکردنی وارد پروسه، تلاش برای آغاز روند همگرایی مجدد کردند. سر انجام، زمانیکه به مسئله سیاست ماجراجویی - سیاست کودتائی بر میگردد صفت مشخصه همه این گروهها است، حالا ما سستی گروه کمونیست انترناسیونالیست را برای تروریسم کنار می گذاریم - بطور سیستماتیک در تمامی دام هائی که طبقه بورژوازی برای طبقه کارگر پهن می کند افتاده اند، زمانی که زمین توسط طبقه حاکم و اتحادیه های کارگری پیشاپیش مین گذاری شده، طبقه کارگر تشویق می شود مبارزه خودش را توسعه دهد، به عنوان مثال در پائیز ۱۹۹۵ در فرانسه.

۱۶. تجربه انترناسیونال اول نشان داده است که بین طفیلی گری و "باتلاق" می تواند تفاوتی وجود داشته باشد (حتی اگر ترم دوم در آن زمان استفاده نمی شد). مارکسیسم باتلاق را به عنوان یک منطقه خاکستری سیاسی که بین مواضع طبقه کارگر و [مواضع] بورژوائی و خرده بورژوائی تقسیم شده است، تعریف می کند.

چنین مناطق خاکستری می تواند به عنوان اولین گام در یک پروسه از تکامل آگاهی طبقاتی توسط بخش هائی از طبقه کارگر، یا زمانی که از مواضع بورژوازی برش می کنند، پدیدار شود. آنها همچنین می توانند بیانگر باقیمانده هائی از جریاناتی را که در یک مرحله زمانی بخصوصی بیان یک تلاش واقعی برای رسیدن به آگاهی باشند، اما قادر به تکامل در شرایط تاریخی جدید و تجربه مبارزه پرولتری نیستند. گروههای منطقه باتلاق [منطقه خاکستری] به ندرت ثبات خود را حفظ می کنند.

فرسوده شده بین مواضع طبقه کارگر و طبقات دیگر آنها یا بطور کامل مواضع پرولتری را انتخاب می کنند یا به بورژوازی می پیوندند، یا بین این دو آلترناتیو تکه تکه می شوند. به طور کلی این چنین روندی انگیزه و عزم راسخ طبقه کارگر را در مقابله با حوادث بزرگ بتدریج تضعیف می کند (در طول قرن بیستم جنگ امپریالیستی و انقلاب پرولتری)، و این جهت گیری عمومی در پروسه ای از تضعیف تا حدی زیادی وابسته به تکامل توازن قوا بین طبقه بورژوازی و پرولتاریا است.

در مواجهه با این جریانات نگرش چپ از جنبش کارگری هرگز این نبوده که این گروهها را بطور کامل از دست رفته برای جنبش کارگری ببیند، بلکه سعی کرده است به اینها یک تکانی بدهد تا شفافیت بیشتر پیدا کنند، این مسئله به روشن ترین عناصر اجازه میدهد تا به مبارزه بپیوندند همزمان از کسانی که بسوی اردوی دشمن می روند بطور قاطع انتقاد می کند.

صدای انترناسیونالیستی

۱۷. در داخل انترناسیونال اول، در کنار پیشقروال مارکسیستی جریان‌اتی وجود داشتند که می‌توانستند متعلق به باتلاق تعریف شوند. چنین موردهائی به عنوان مثال، جریان‌هایی از پرودونیستها که در نیمه اول قرن نوزدهم، یک پیشقروال واقعی برای پرولتاریای فرانسه انجام داده بودند. در زمان مبارزه بر علیه اتحاد انگلی، دیگر چنین نقشی ایفا نکردند. علیرغم این با وجود ابهاماتی که آنها داشتند قادر به شرکت در مبارزه برای نجات انترناسیونال بودند، به ویژه در کنگره لاهه.

نگرش جریان‌ات مارکسیستی نسبت به آنها کاملاً متفاوت با اتحاد باکونین بود. هرگز مسئله اخراج آنها مطرح نبود. بر عکس، خیلی مهم بود که آنها را با خودشان در مبارزه بر علیه اتحاد باکونین همراه سازند، نه به خاطر اهمیت آنها در درون انترناسیونال اول، بلکه به این خاطر که خود مبارزه می‌تواند به عنوان یک تجربه به این جریان‌ات در شفافیت بیشتر [مواضع شان] کمک کند.

در عمل این مبارزه یک تفاوت اساسی بین "باتلاق" و طفیلی‌گری را تائید کرد: اگر قبلی‌ها یک زندگی پرولتری را عملی میکردند که برای بهترین عناصر امکان پذیر می‌ساخت که به جریان انقلابی نزدیک شوند، در حالی که هدف اساسی دومی انهدام سازمان‌های طبقاتی، و آن برای آنها امکان ناپذیر می‌سازد که در این مسیر [مواضع پرولتری] تکامل پیدا کنند، حتی اگر اشخاصی وجود دارد که توسط طفیلی‌گری فریب داده شده اند که، قادر به انجام این کار [انگلی] هستند.

امروز خیلی مهم است که بین جریان‌ات درون "باتلاق" [۶] از جریان‌ات طفیلی‌گری تمایز قائل شویم. گروه‌های درون فضای پرولتری باید قبلی‌ها را کمک کنند تا بطرف مواضع مارکسیستی تکامل پیدا کنند. و یک روشن‌سازی سیاسی را در درون آنها تحریک کنند. در مقابل انگل‌ها باید بیشترین جدیت را بخرج داد و طرد کردن نقش کثیفی که آنها به نفع بورژوازی ایفا می‌کنند. از همه مهمتر اینکه، آشفتگی جریان‌ات باتلاق آنها را در مقابل حملات انگلی ضربه پذیر می‌سازد (بویژه با توجه به تردید آنها نسبت به مسئله سازمانی، که در مورد گروه‌هایی که از شورائگری می‌آیند صادق است).

۱۸. هرگونه نفوذ از ایدئولوژی بیگانه در سازمان‌های پرولتری به نفع طبقه دشمن عمل می‌کند. این زمانی که مسئله طفیلی‌گری است کاملاً آشکار می‌شود، چیزی که هدفش نابودی چنین سازمان‌هایی است (چه اینکه آشکارا بگویند یا نه). اینجا باز هم انترناسیونال اول خیلی واضح و روشن بود، بویژه تاکید میکرد که حتی اگر او [باکونین] عامل دولت سرمایه‌داری نیست، با این وجود باکونین به مراتب بیشتر از هر ماموری در خدمت منافع دولت عمل می‌کرد. این به مفهوم این نیست که طفیلی‌گری بخودی خود نشان دهنده این است که بخشی از دستگاه سیاسی طبقه بورژوازی را نمایندگی می‌کند، مانند جریان‌ات بورژوائی درون چپ افراطی، مثل تروتسکیستها که امروزه ایفا میکنند. در واقع در این زمان در چشمان مارکس

صدای انترناسیونالیستی

و انگلس حتی انگل ها کاملا شناخته نشده بودند، باکونین و لاسال به عنوان نمایندگان طبقه بورژوا دیده می شدند.

این تحلیل از درک آنها مشتق می شد که طفیلی گری را به عنوان بخشی از طبقه بورژوازی تلقی نمی کرد، چرا که برنامه ای ندارد که سرمایه ملی را جهت گیری کند و جای بخصوصی هم در ارگان دولتی برای کنترل مبارزه طبقه کارگر ندارد. با این حال، بورژوازی توجه بخصوصی به این گروهها دارد، چرا که می داند چه نقشی طفیلی گری ایفا می کند. این خود را عمدتاً از طریق سه روش خود را بیان می کند:

- حمایت سیاسی از فعالیتهای انگلی؛ مطبوعات بورژوائی اروپا درگیرهای اتحاد باکونین با شورای عمومی را پیش بردند؛
- نفوذ و مانور ماموران دولتی در جریانات انگلی؛ به همین خاطر واحد لیون اتحاد [باکونین] توسط دو نفر از ماموران بناپارت، ریکارد و بلانس هدایت می شدند؛
- بخش هائی از بورژوازی جریانات سیاسی درست کردند که وظیفه شان انگلی کردن به سازمانهای پرولتری بود؛ به این طریق مازینیستها هنگام تاسیس انترناسیونال اول به آن پیوستند، در حالی که "اتحادیه برای صلح و آزادی" (که توسط مامور بناپارت وگت هدایت می شد) چیزی که مارکس بیان کرد "در اپوزسیون با انترناسیونال تشکیل شد" و سعی کرد در سال ۱۸۶۸ با آن "متحد" شود؛

اینجا باید تاکید کرد که حتی اگر اکثر جریانات انگلی اظهار میدارند که از برنامه پرولتری دفاع می کنند، این کاملاً ضروری نیست که وظایف خودشان را به سرانجام برسانند، از مواضعی که دفاع می کنند مشخص نمی شود بلکه از نگرش مخرب شان نسبت به سازمانهای واقعی طبقه کارگر مشخص می شود.

۱۹. در عصر کنونی، زمانیکه سازمان های پرولتری همان شهرتی را که انترناسیونال اول در زمان خودش داشت، ندارند، لذا دستگاههای تبلیغاتی رسمی بورژوازی بطور کلی از گروهها و افراد انگل حمایت نمی کنند (چیزی که در هر صورت می تواند به بی اعتبار کردن انگلها در مقابل عناصری که در جستجوی نقطه نظرات کمونیستی هستند، منجر شود).

در مقابل باید یادآوری شود که در کمپین های بورژوازی در مورد "نفی ایسم" که بطور مشخص بسوی چپ کمونیست جهت گیری کرده، یک مکانی برای گروه های سابق مانند "جنبش کمونیستی"، "لا بانگیسه" و غیره، که به عنوان نمایندگان چپ کمونیست معرفی میشوند، محفوظ است، در حالیکه این گروهها یک رنگ آمیزی غلیظ انگلی دارند.

از سوی دیگر، در واقع یک عامل دولت، «چنیر» [Chénier] [۷] بود کسی که نقش کلیدی در شکل گیری یک "گرایش مخفی" در درون جریان کمونیست بین المللی ایفا کرد که موجب از دست دادن نیمی از واحد بریتانیا شد که موجب ظهور یکی از شاخص ترین گروههای انگلی، گروه بولتن کمونیستی شد. ما همچنین نباید این امکان را از نظر دور

صدای انترناسیونالیستی

بداریم که بعضی از عناصری که در آغاز انشعاب، در سال ۱۹۷۸ از جریان کمونیست بین المللی جدا شدند که منجر به ظهور «گروه کمونیست انترناسیونالیست» شد همچنین عوامل دولتی و یا سازمانهای چپ بودند (چیزی که برخی از عناصری که در آن زمان تشکیلات را ترک کردند، حالا تصور میکنند).

سرانجام، برای اینکه همچون انگلها عمل کنند، ما تلاش جریانات بورژوائی برای نفوذ کردن به فضای پرولتری را می توانیم مشاهده کنیم، [این مسئله] را امروز بوضوح با فعالیت گروه چپ «هیلو روجو» در اسپانیا (همچنانکه سالها برای وارد شدن به فضای سیاسی پرولتری تلاش کرد قبل از اینکه یک حمله همه جانبه ای را علیه آن شروع کند)، یا گروه «سازمان کمونیست انترناسیونالیست» (یک گروه چپ ایتالیایی که بعضی از عناصر آن از بوردگیسم می آیند و امروز خود را بعنوان "وارث واقعی" این جریان معرفی می کند) قابل توضیح است.

۲۰. با توجه به سرشت خود طفیلی گری نفوذ عوامل دولتی به محافل انگلی بوضوح آسانتر است، که هدف بنیادی طفیلی گری مبارزه بر علیه سازمانهای واقعی پرولتری است. این حقیقت، که طفیلی گری اعضای خودش را از میان عناصری جذب می کند که دیسپلین سازمانهای طبقاتی را نفی می کنند، اساسنامه و عملکرد سازمانهای طبقاتی را تحقیر می کنند، غیر رسمی گری و وفاداری شخصی بجای وفاداری به سازمان را ستایش می کنند، [لذا چنین نگرشی] در را به این نوع از نفوذهای انگلی باز میکند.

درها به همان اندازه برای یاران غیر عمدی دولت سرمایه داری نیز باز هستند، ماجراجویان سیاسی، عناصری که تعلق طبقاتی خود را از دست داده و بدنبال قرار دادن جنبش کارگری در خدمت جاه طلبی های خود هستند و همچنین تلاش برای شهرت و قدرت که جامعه بورژوازی از آنها دریغ کرده است. در انترناسیونال اول باکونین مثال مشهور آن بود. مارکس و رفقاییش هرگز ادعا نکردند که باکونین عامل مستقیم دولت بود.

اما این مانع آن نشد که آنها آن کارها و یا خدماتی را که او ناخواسته به طبقه حاکم انجام میداد شناسائی و رد نکنند، بلکه همچنین رویکرد و ریشه طبقاتی را که این ماجراجویان در درون سازمانهای پرولتری دارند و نقشی که آنها بعنوان رهبران طفیلی گری ایفا می کنند را شناسائی و رد کردند. بنابراین، با توجه به اقدامات مخفی اتحاد باکونین در انترناسیونال اول، آنها نوشتند که "عناصری که تعلق طبقاتی خود را از دست داده اند" قادر بوده اند که "در قلب [انترناسیونال اول] نفوذ کنند و سازمان های مخفی ایجاد کنند". مشابه همین برخورد از طرف «بیل» در مورد «شوایتزر»، رهبر جریان انگلی لاسالی ایفا شد:

"او هم وقتیکه بزودی واقف شد که هیچ آینده ای برای او در درون بورژوازی وجود ندارد به جنبش پیوست. برای او، که شیوه زندگی اش او را بسیار زود از طبقه اش جدا کرده بود، تنها، امید به ایفای نقش در جنبش کارگری را داشت که جوابگوی جاه طلبی ها و ظرفیت های او باشد" (بیل : زندگینامه).

صدای انترناسیونالیستی

۲۱. اگر چه جریان‌ات انگلی معمولاً توسط ماجراجویانی که فاقد تعلق طبقاتی هستند رهبری می‌شود (زمانی که بحث در مورد عوامل مستقیم دولتی نیست)، آنها فقط از این دسته نیرو جذب نمی‌کنند. می‌توان عنصری را پیدا کرد که در ابتدا از یک خواست انقلابی برخوردار بود، از همان آغاز هدفش انهدام سازمانهای پرولتری نبود، اما [دارای ویژگیهای زیر] است:

- آغشته شده به ایدئولوژی خرده بورژوازی، بی‌قرار، فردی، نخبه‌گرا، روابط دوستی را به روابط سیاسی ترجیح می‌دهد؛

- "نا امید" از طبقه کارگر که شاید برای آنها پیشرفت سریعی ندارد؛

- متوجه می‌شود که تطبیق دادن با نظم و انضباط سازمانی سخت است، مستاصل از اینکه در فعالیت‌های مبارزی "خشنودی" حاصل نمی‌شود چیزی که به آن امیدوار بود یا آن "پست هائی" که برای دست‌یابی شان تلاش میکرد؛

سرانجام دشمنی عمیق‌اش را نسبت به سازمان پرولتری توسعه میدهد، حتی اگر این دشمنی با ادعای "مبارزی" پوشانده شده باشد.

در درون انترناسیونال اول، تعداد معینی از اعضای شورای عمومی، مانند «اکاریوس»، «یونگ» و «هالس» در این دسته جای می‌گرفتند.

علاوه بر این، طفیلی‌گری قادر به جذب عناصر جدی و مبارز پرولتری نیز هست که بدلیل ضعف خرده بورژوائی و یا به خاطر فقدان تجربه، اجازه می‌دهند تا آلت دست شوند و یا توسط عناصر آشکارا ضد پرولتری فریب بخورند. در انترناسیونال اول، این حالت اتفاق افتاد که بسیاری از کارگران در اسپانیا با اتحاد [باکونین] رفتند.

۲۲. تا آنجا که به جریان کمونیست بین‌المللی مربوط می‌شود، بسیاری از انشعاباتی که منجر به شکل‌گیری گروه‌های انگلی شده، شامل عناصری بوده که از رویکرد خرده بورژوائی تأثیر پذیرفته بودند که در بالا به آن اشاره شد. تأثیری که از سوی روشنفکران، که در جستجوی "برسمیت شناخته شدن" هستند و نا امید از اینکه در درون سازمان بدان دست نیافته‌اند، بی‌صبر از اینکه موفق به متقاعد کردن دیگر مبارزان از "صحت" مواضع خود و یا از روند پیشرفت مبارزه طبقاتی نشده‌اند، حساسیت بیش از حد به انتقاد از مواضع خود و یا رفتار خود، مردود شمردن سنترالیزم که آنرا مثل "استالینیزم" درک می‌کنند، نیروهای محرکه‌ای بودند در پشت شکل‌گیری "گرایش‌های" که کم و بیش منجر به شکل‌گیری گروه‌های کم‌عمر انگلی شد، و این به طفیلی‌گری غیر رسمی سوخت بیشتری داد.

به ترتیب، اولین "گرایش" در سال ۱۹۷۹ منجر به تشکیل "گروه کمونیست انترناسیونالیست" شد. بعد از آن گرایش «چنیر» از جمله منجر به تشکیل گروه فروپاشیده کنونی "گروه بولتن کمونیستی" شد، و سپس "گرایش" «مک اینتاش - جی - ام» (که بطور کلی از اعضای ارگان مرکزی تشکیل می‌شدند) که منجر به ظهور فراکسیون خارجی جریان کمونیست بین‌المللی (در حال حاضر چشم‌انداز انترناسیونالیستی) شد که

صدای انترناسیونالیستی

همگی تصاویر خاصی از این پدیده هستند. در جریان این چنین حوادثی می توان شاهد آن بود که چطور عناصر پایداری با اعتقادات پرولتری بخود اجازه میدهند تا توسط وفاداری شخصی نسبت به اعضای اصلی این "گرایشها" به گمراه کشیده شوند، گرایشات که واقعی نبودند بلکه قبیله بودند، که جریان کمونیست بین المللی در حال حاضر آنها را تعریف کرده است، این واقعیت که تمام این انشعابات انگلی از سازمان ما، برای اولین بار به شکل قبیله داخلی ظاهر شده، واضح است که هیچ حادثه اتفاقی نیست.

در واقع، یک شباهت بزرگ وجود دارد بین رفتار سازمانی که بر اساس آن قبیله شکل می گیرد و آن چیزی که به طفیلی گری سوخت می رساند: فردگرایی، به اساسنامه همچون چهارچوبی نگریسته می شود که یکی را در داخل محبوس می کند، مستاصل از فعالیت های مبارزی، وفاداری شخصی در مقابل وفاداری سازمانی، تاثیر پذیرفته از "اساتید" (عنصری که به دنبال اتوریته شخصی بر دیگر مبارزان است).

واقعیت این است که، شکل گیری قبایل [سیاسی] در حال حاضر یعنی تخریب بافت سازمانی، بیان نهایی خود را در طفیلی گری می یابد: تمایل به نابود کردن سازمان های پرولتری به طور کلی [۸].

۲۳. عدم تجانس یکی از نشانه های طفیلی گری است، چرا که در درون صفوف خود هم عناصر نسبتاً جدی و هم کسانی که نفرت از سازمان های پرولتری نیروی محرکه شان است، وجود دارد، حتی ماجراجویان سیاسی و یا عوامل دولتی، طفیلی گری را مناسب ترین زمین برای سیاست های مخفی و تحریف خود پیدا می کنند که بیشترین دشمنی را با منافع پرولتاریا دارند، چیزی که آنها را قادر می سازد تا جدی ترین عناصر را بدنبال خود بکشند.

حضور چنین عناصر "جدی"، به ویژه کسانی که برای ساختن سازمان تلاش های واقعی کرده اند، در واقع یکی از پیش شرط ها برای موفقیت طفیلی گری است، چرا که به اینها اعتبار، نفوذ و مجوز نادرست "پرولتری" میدهد (دقیقا مثل ایدئولوژی اتحادیه ای که برای ایفای نقش خود نیازمند مبارزان "جدی و فداکار" است). در همان زمان، طفیلی گری و عناصر برجسته آن، می تواند یک کنترل کامل بر روی بخش بزرگی از نیروهای خود از طریق پنهان کردن اهداف واقعی خود داشته باشد. این چنین بود، اتحاد در درون انترناسیونال اول که از محافل مختلف در اطراف "شهروند ب" ساخته شده بود و آئین نامه مخفی برای "پیشقدمان" محفوظ کرده بود.

"اتحاد اعضای خود را به دو قبیله تقسیم می کند، مؤسسان و غیر مؤسسان، اشراف و عوام، دومی محکوم به این است که توسط قبلی هدایت شود از طریق سازمانی که برای آنها ناشناخته است." (انگلس: گزارش در مورد اتحاد)

امروز واکنش طفیلی گری به همان منوال است و این غیر واقعی است که گروه های انگلی و بخصوص ماجراجویان یا روشنفکران مستاصل که آنان را رهبری می کنند برنامه

صدای انترناسیونالیستی

خودشان را آشکارا نشان دهند. این چنین است که «جنبش کمونیستی» [۹] بطور آشکار می گوید که فضای چپ کمونیست باید داغون شود، هم کاریکاتوری از طفیلی گری و هم یک سخنگو برای اهداف پنهان واقعی آنها است.

۲۴. آن روشهایی که توسط انترناسیونال اول و هواداران «آیزناخ» علیه طفیلی گری استفاده می شد، امروز به عنوان مدل در خدمت جریان کمونیست بین المللی است و از آن روشها استفاده می کند. در اسناد عمومی کنگره، در مطبوعات، در جلسات علنی و حتی در مجلس، مانور طفیلی گری محکوم شد. بارها و بارها نشان داده شد که خود طبقات حاکم پشت سر این حملات ایستاده بود، که هدف آن تخریب مارکسیسم شده بود. کار کنگره لاهه و همچنین سخنرانی معروف بیل در برابر سیاست های مخفی بیسمارک و شوایتزر ظرفیت های جنبش کارگری را نشان داد که چگونه توانست همه جانبه چنین مانورهای را توضیح دهد و همزمان به شیوه ای کنکرت چنین مانورهای را نفی کرد. از جمله علل مهمی که انترناسیونال اول برای انتشار افشاگریها در مورد باکونین داشت، ما می توانیم به موارد زیر اشاره کنیم:

- کنار زدن علنی نقاب آنها تنها راه رهایی جنبش کارگری از چنین روش هایی است. تنها زمانی که تمام اعضای سازمان از این مسائل آگاه شود آن موقع امکان پذیر می شود که از تکرار چنین حوادثی در آینده جلوگیری کرد؛
- ضروری بود تا بطور علنی اتحاد باکونین را نفی کرد برای اینکه بتوان کسانی را که از روش های مشابه استفاده می کنند منصرف کرد. مارکس و انگلس به خوبی می دانستند که انگل های دیگری در حال اجرای فعالیت مخفی در داخل و خارج از سازمان هستند، مثل شاگردان «پیاتس».
- تنها یک بحث علنی می توانست کنترل باکونین را بر روی بسیاری از قربانیان او بشکند و آنها را تشویق به درددل کردن کند. برای پایان بخشیدن به [کنترل باکونین]، روشهای دستکاری و تحریف باکونین، از طریق انتشارتعالیم و دستورات افواش شد؛
- رد علنی [جنبش روشهایی] ضروری بود تا از تدائی کردن انترناسیونال اول با چنین اعمالی جلوگیری کند. به این ترتیب، انترناسیونال اول پس از مطلع شدن از ماجرای «نچیو» تصمیم به اخراج باکونین کرد، از آنجائیکه بیم آن می رفت که این مسائل بر علیه انترناسیونال استفاده شوند.
- تجربیات این مبارزه نه تنها برای انترناسیونال اول بلکه برای آینده جنبش کارگری معنا و مفهوم تاریخی داشت. در چنین جوی بود که چند سال بعد بیل ۸۰ صفحه از زندگینامه خود را به مبارزه علیه لاسال و شوایتزر اختصاص داد.

اما مهمترین مسئله با این سیاست، ضرورت افشای آشکار ماجراجویان سیاسی مانند «باکونین» و «شوایتزر» بود.

شاید به اندازه کافی نتوان تاکید کرد که این چنین نگرشی چگونه زندگی سیاسی مارکس را تحت تاثیر قرار داده است، که ما می توانیم آن را در نفی «لرد پالمستون» یا دنباله روان

صدای انترناسیونالیستی

آقای وگتس ببینیم. او بخوبی فهمیده بود که اگر این مسائل را مثل گرد و خاکی فقط به زیر فرش می ریخت، تنها می توانست به نفع طبقه حاکم باشد.

۲۵. این همان سنت بزرگی است که جریان کمونیست بین المللی با مقالات خود و در مبارزات داخلی خود، جدل خود بر علیه طفیلی گری جامه عمل پوشانده است، اعلان عمومی اخراج یکی از اعضای خود به اتفاق آرا در یازدهمین کنگره بین المللی، انتشار مقالات در رابطه با فراماسونری و غیره [بخشی از آن اقدامات هستند].

به طور خاص، جریان کمونیست بین المللی از سنت دادگاه اعاده حیثیت در مورد اعضای که اعتماد خود را به سازمان های انقلابی از دست داده اند دفاع می کند، به منظور اینکه از فضای [پرولتری] به عنوان یک کل دفاع کند؛ همه اینها دقیقا بخشی از همان روحی هستند که در طول کنگره لاهه و کمیسیون تحقیق احزاب کارگری در روسیه نسبت به افراد مظنون به جاسوسی برای پلیس استفاده می شدند.

طوفان اعتراض و بیان اتهامات توسط مطبوعات بورژوا پس از انتشار نتایج اصلی تحقیق در مورد فعالیت اتحاد [باکونین] نشان می دهد که از نفی علنی چنین متدهائی بورژوازی بیش از هر کس دیگری هراسان است. به طور مشابه ما می بینیم که چطور رهبری اپورتونیست انترناسیونال دوم، در سال های قبل از سال ۱۹۱۴، به طور سیستماتیک فصل معروف "مارکس علیه باکونین" را در تاریخ جنبش کارگری نادیده می گرفت، چیزیکه نشان دهنده همان ترسی است که در تمام مدافعان درک سازمانی خرده بورژوائی وجود دارد.

۲۶. بر خلاف [عملکرد] پیاده نظام خرده بورژوائی طفیلی گری، سیاست جنبش کارگری ناپدید کردن آنها از صحنه سیاسی بوده است. در اینجا نفی مواضع و فعالیت های سیاسی پوچ و بی مفهوم طفیلی گری نقش مهمی دارد. به همین خاطر انگلس از افشاگری کردار سازمانی اتحاد [باکونین] حمایت کرد و آنرا با مقاله مشهور خود به نام "باکونینستها در کار" (در طول جنگ داخلی در اسپانیا) کامل کرد.

امروز جریان کمونیست بین المللی همان سیاست را از طریق مبارزه با بخشهای مختلف سازمان یافته و یا "در هم و برهم" از شبکه های انگلی دنبال میکند.

چیزی که به عناصر کم و بیش پرولتری مربوط می شود، که بدرجات متفاوتی توسط طفیلی گری فریب داده شده اند، سیاست مارکسیسم همواره کاملا متفاوت بوده است. آن [سیاست] همواره سعی کرده است بین این عناصر و رهبری طفیلی گری تمایز قائل شود تا نشان داده شود که قبلی ها قربانیان دومی هستند، [رهبری طفیلی گری] توسط طبقه بورژوازی هدایت و حمایت می شود.

صدای انترناسیونالیستی

هدف از این سیاست همیشه، منزوی کردن رهبری طفیلی گری از طریق اینکه قربانیان [طفیلی گری] را از قلمرو نفوذ آنان بیرون بکشد، هست. در مقابل چنین "قربانیان"، مارکسیسم همواره نگرش و فعالیت های آنان را محکوم کرده و در همان زمان، تلاش برای احیای اعتماد اینها به سازمانها و فضای پرولتری می کند. کار انگلس و لافارگ در برابر واحد اسپانیایی بین الملل اول تجسم کاملی از این کار است.

جریان کمونیست بین المللی همچنین این سنت را از طریق سازماندهی مقابله با انگل ها دنبال کرده است برای اینکه سعی کند [اعتماد] عناصر فریب خورده را مجدداً بازیابد. نام بردن بیل و لیبکنخت از شوایتزر به عنوان عامل بیسمارک در نشست جمعی برای حزب لاسالیستها در «ووپرتال» مثال شناخته شده از این نگرش است.

۲۷. این واقعیت که سنت مبارزه علیه طفیلی گری بعد از نبردهای بزرگ در درون انترناسیونال اول از دست رفته است، بستگی دارد به:

- این واقعیت که طفیلی گری خطر عمده ای برای سازمان های پرولتری پس از انترناسیونال اول ایفا نکرده است.
- وسعت ضد انقلاب، طول و عمق ضد انقلاب.

این به منزله ضعف عمده ای برای فضای سیاسی پرولتری در مواجهه با حملات انگلی است. این خطر به مراتب بیش از خطر فشار ایدئولوژیک ناشی از اضمحلال سرمایه داری است، فشاری که، همانگونه که جریان کمونیست بین المللی آنرا نشان داده است، نفوذ افراطی ترین اشکال از ایدئولوژی خرده بورژوائی را تسهیل می کند و زمین ایده آل برای رشد طفیلی گری ایجاد می کند. [۱۰]

بنابراین مسئولیت بسیار مهمی بر عهده فضای پرولتری است که خود را درگیر یک مبارزه مشخص علیه این معضل کند. تا حدود زیادی، توانائی جریانات انقلابی برای شناسایی و مبارزه با طفیلی گری، نشانه ای از میزان توانائیهای آنها برای مبارزه با دیگر خطراتی که سازمانهای پرولتری بدان دچار می شوند، به ویژه همیشگی ترین خطر، یعنی اپورتونیسیم.

از آنجائیکه هم اپورتونیسیم و هم طفیلی گری همان منشاء را دارند (نفوذ ایدئولوژی خرده بورژوائی) و یک حمله به پرنسیپ های سازمان پرولتری را نمایندگی می کنند (اصول برنامه ای برای اولی و اصول سازمانی برای دومی) لذا تحمل کردن یکدیگر و رفتن در همان مسیر برای آنها کاملاً طبیعی است.

بنابراین اصلاً در تناقض نبود که ما در انترناسیونال اول دیدیم چگونه باکونینیستهای "ضد دولتی" دست در دست با "مدافعان دولتی" لاسالیستها (نوع دیگری از اپورتونیسیم را نمایندگی میکردند) بودند. یکی از عواقب ناشی از آن این است که اساساً جریان های چپ از سازمان های پرولتری بوده اند که دست به مبارزه با طفیلی گری زده اند. در انترناسیونال

صدای انترناسیونالیستی

اول به طور مستقیم مارکس، انگلس و گرایش آنها بود که مبارزه با اتحاد [باکونین] را به عهده گرفت.

این امر تصادفی نیست، اسناد اصلی که در طی این مبارزه تهیه شده بودند امضای آنها را بخود دارد (بخشنامه از ۵ مارس ۱۸۷۲، "به اصطلاح انشعاب در انترناسیونال" توسط مارکس و انگلس نوشته شده بود؛ گزارش ۱۸۷۳ در مورد "اتحاد برای دموکراسی سوسیالیستی و انجمن بین المللی کارگران" توسط مارکس، انگلس، لافارگ و اوتین نوشته شده بود).

چیزی که در زمان انترناسیونال اول معتبر بود امروز نیز معتبر است. مبارزه با طفیلی گری یکی از وظایف اساسی چپ کمونیست و بخشی از مبارزه سر سخت او بر علیه اپورتونیزم است. امروز [این مبارزه] یکی از اجزای اصلی برای تدارک حزب فردا است، و در واقع هم یکی از عوامل تعیین کننده در لحظه ای است که حزب می تواند بوجود بیاید و هم در توانائی آن در ایفای نقش خود در نبردهای تعیین کننده پرولتاریا.

یاداشتها:

[۱] - کاملاً ضروری است بین دو مفهومی که «ماجر اجوئی» بیان می کند تمایز قائل شویم. از یک طرف سیاست ماجراجویانه پیش عناصر جدا شده از طبقه [فاقد هر گونه تعلق طبقاتی] وجود دارد، [عناصری] که شکست خورده اند تا نقشی را در درون طبقه حاکم ایفا کنند. از آنجائیکه تصور می کنند پرولتاریا یک نقش حیاتی در زندگی جامعه و تاریخ ایفا می کند، لذا آنها سعی می کنند از سوی طبقه کارگر، و یا سازمانهای آن، به رسمیت شناخته شوند که به آنها اجازه میدهد تا نقش فردی را ایفا کنند که بورژوازی از آنها امتناع کرده است. هدف این عناصر در چرخش به سوی مبارزه طبقاتی قرار دادن خودشان در خدمت [مبارزه طبقاتی] نیست، بلکه بر عکس قرار دادن مبارزه طبقاتی در خدمت جاه طلبی خودشان است. آنها بدنبال کسب شهرت "رفتن به طرف پرولتاریا" هستند که دیگران آن شهرت را از طریق سفر به دور جهان بدست می آورند. از طرف دیگر ایده، "سیاست ماجراجویی" توصیف یک نگرش سیاسی است که خود را وارد عملکردهای ناسنجیده می کند که حداقل شرایط برای پیروزی آن، بلوغ کافی طبقه کارگر است هنوز وجود ندارد. چنین نگرشی ممکن است از سوی ماجراجویان سیاسی که بدنبال هیجان هستند، ارائه شود اما به همان اندازه می تواند توسط کارگران جدی و مبارزان با اعتقاد راسخ و متواضع گرفته شود، اما فاقد توانایی های لازم برای ارزیابی های سیاسی هستند یا کاملاً توسط بی صبری خرد شده اند.

[۲] - مارکس و انگلس تنها کسانی نبودند که طفیلی گری سیاسی را توصیف کردند. در اواخر قرن نوزدهم تئورسین بزرگ مارکسیست «آنتونیو لبریولا» همان تجزیه و تحلیل را از طفیلی گری می کند:

"در اولین نوع از احزاب سیاسی ما (او در اینجا منظور از اتحادیه کمونیستها است) چیزی که می توانست بنام اولین سلول در ارگانیزم بسیار پیچیده و الاستیک ما نامیده شود، نه تنها یک آگاهی در مورد وظایفی که پیش رو بود بلکه در مورد فرمهای مناسب و روشهای ارتباط بین اولین مبارزان انقلاب پرولتری وجود داشت.

این دیگر فرقه نبود؛ آن شکل [فرقه] دیگر کهنه شده بود. سلطه فوری و خارق العاده از فرد دیگر برداشته شده بود. سازمان با یک دسیپلین که ریشه اش در ضرورت و تجربه در اصول و عقاید بود مسلط شده بود، که دقیقاً باید انعکاس آگاهی از این ضرورت باشد.

این در مورد انترناسیونال نیز معتبر بود، برای کسانی که سعی کردند تا اقتدار خود را بر آن اعمال کنند و شکست خوردند تنها ظاهر استبدادی داشت. همان چیز در همه احزاب کارگری صادق است و اگر این نظریه هنوز قادر به نفوذ نباشد، هنوز هم آژیتاسیون مقدماتی و گیج کننده پرولتری نمی تواند چیزی جز توهم و بهانه ای برای فتنه ها ایجاد کند.

و اگر چنین کاری را نکنند، آن موقع سازمان یک فرقه خواهد شد که در آنجا متعصبان پشت دیوانه ها و جاسوسان پلیس را نوازش خواهند کرد، و آن تکرار بین الملل برادری خواهد بود که مثل یک انگل به انترناسیونال چسبیده بود و از آن تغذیه میکرد و آنرا بی اعتبار میکرد (...). و یا دیگری می شود گروهی از فاقد تعلق طبقاتی و خرده بورژوازی ناراضی که وقت خود را صرف حدس و گمان در مورد سوسیالیسم می کنند یا هر گونه عبارت دیگری که از لحاظ سیاسی مد شده است." (مقاله ای در مفهوم تاریخ)

صدای انترناسیونالیستی

[۳] این پدیده، نیرو گرفتن استالینیزم در طول دوره ضد انقلاب مسلما با نفوذ شورا گرائی تقویت می شود، بهائی است که، جریان کمونیست بین المللی نشان داده است، که جنبش کارگری پرداخت کرده است و پرداخت خواهد کرد.

[۴] به این خاطر است که دوستان باکونین در این کنگره از تصمیمی که قدرت شورای مرکزی را بشدت تقویت میکرد، حمایت کردند، سپس تقاضا کردند که نیاپستی عملکردی بیش از "صندوق پستی" داشته باشد.

[۵] تاریخ جنبش کارگری شاهد مثالهای زیادی از مبارزه طولانی مدت است که چپ پیش برده است. در میان مهمترین ها میتوان اشاره کرد:

- مبارزه روزا لوکزامبورگ علیه روزیونیسم برنشتاین در اواخر قرن نوزده؛
- مبارزه لنین علیه منشویکها از سال ۱۹۰۳ به بعد؛
- مبارزه لوکزامبورگ و پانه کوک بر علیه کائوتسکی در مورد مسئله اعتصاب توده ای ۱۹۱۱ - ۱۹۰۸؛
- مبارزه پانه کوک، گورتر، بوردیگا و تمام مبارزان در درون چپ در انترناسیونال سوم (تروتسکی را از یاد ببریم، تا حدودی) در مقابل انحطاط انترناسیونال سوم.

[۶] در دوران ما، باتلاق بویژه توسط جریانات گوناگون شور اگرائی (مانند آن گروهائی که با ظهور مبارزه طبقاتی در پایان دهه ۱۹۶۰ میلادی، و احتمالا در دوره های آتی مبارزه طبقاتی نیز ظهور خواهند کرد) توسط بازماندگان گذشته دی لئونیستها در کشورهای آنگلو ساکسون، یا توسط عناصری که در حال برش از چپ [سرمایه] هستند، نمایندگی می شود.

[۷] هیچ مدرکی دال بر اینکه «چنیر» مامور سازمان امنیت دولت باشد وجود ندارد. اما پیشرفت سریع شغلی او در دستگاه دولتی پس از خروج از جریان کمونیست بین المللی و مهمتر از همه در داخل دستگاه حزب سوسیالیست (در آن زمان در دولت بود)، نشان می دهد که او قبلا باید برای دستگاه بورژوازی کار کرده باشد همزمان که او خودش را به عنوان "انقلابی" معرفی میکرد.

[۸] در پاسخ به تجزیه و تحلیل جریان کمونیست بین المللی و نگرانی ها در مورد طفیلی گری، منتقدین ما می گویند که این پدیده تنها در مورد جریان ما صادق است، که یا به عنوان هدف نشانه گیری شده و یا به عنوان "ارائه دهنده" آن، از طریق انشعاب، به فضای انگلی [معرفی می شود]. این درست است که امروز جریان کمونیست بین المللی هدف اصلی [حمله] طفیلی گری است، چیزی که به راحتی توسط این واقعیت توضیح داده می شود که ما بزرگ ترین و گسترده ترین سازمان در درون جنبش پرولتری هستیم. مسلما این بزرگترین نفرتها را از دشمنان به جنبش ما بر می انگیزد، که هرگز هیچ مناسبتی را از دست نمی دهد تا خصومت سازمان های پرولتری را نسبت به یکدیگر بر نیانگیزند. یکی دیگر از دلایل این "امتیاز" دقیقا برای جریان کمونیست بین المللی این است که سازمان ما دچار انشعابات متعددی شده که منجر به شکل گیری گروه های انگلی شده است. ما می توانیم توضیحات بیشتری برای این پدیده ارائه دهیم.

صدای انترناسیونالیستی

نخست آنکه جریان کمونیست بین المللی تنها سازمان جدید در فضای سیاسی پرولتری است که ۳۰ سال بعد از سال ۱۹۶۸ دوام آورده است، چرا که دیگر گروهها در آن زمان وجود داشته است. در نتیجه، سازمان ما بیشتر تحت تاثیر روح محفلیسم قرار گرفته، چیزی که زمین مستعد برای پرورش نگرش قبیله ای و طفیلی گری است. علاوه بر این، دیگر سازمانها قبل از تجدید حیات تاریخی طبقه کارگر یک "انتخاب طبیعی" را پشت سر گذاشته بودند، چیزیکه همه ماجراجویان، نیمه ماجراجویان، و روشنفکرانی که در جستجوی مخاطب بودند، که فاقد صبر به انجام کار در سازمانهای کوچکی که نفوذ چندانی در طبقه کارگر نداشتند را از میان برداشته بود. در زمان تجدید حیات پرولتری در صحنه تاریخی چنین عناصری تصور کردند که براحتی میتوانند در سازمانهای جدید "از نظر مقامی پیشرفت کنند" که روند شکل گیری را می پیمایند، در مقایسه با سازمان های قدیمی تر که در آنها "مقامها قبلا اشغال شده بودند".

ثانیا، به طور کلی یک تفاوت اساسی بین (به همان اندازه متعدد) انشعاباتی که فضای بوردگیستی را دچار کرد (چیزیکه توسعه یافته ترین جریان انترناسیونالیستی تا پایان دهه ۹۷۰ بود) و آنهایی که جریان کمونیست بین المللی را دچار کرده اند، وجود دارد. در سازمانهای بوردگیستی که رسماً اعلام می کنند که آنها یکپارچه هستند، انشعاب معمولاً ناشی از عدم امکان توسعه اختلافات سیاسی در درون سازمان است و در نتیجه لزوماً نباید دینامیک انگلی داشته باشد. در مقابل این، انشعابات از جریان کمونیست بین المللی نتیجه عدم تعدد نظرات یا فرقه گرایی نیست، چرا که سازمان ما همیشه [حق گرایش را] اجازه داده است، در واقع تشویق به مناظره و رویارویی در درون سازمان کرده است: آن فرار دسته جمعی ناشی از بی صبری، ناکامی های فردی، نگرش قبیله ای و بنابراین از همان ابتداء روح و دینامیک انگلی داشته است. اما ما می توانیم اشاره کنیم که تنها جریان کمونیست بین المللی هدف حمله طفیلی گری نیست. لجن پراکنی هائی که «هیلو روجو» و «جنبش کمونیستی» خودشان را به آن معطوف میدارند بسوی کل چپ کمونیست جهت گیری شده است. بطور مشابه هدف اصلی «سازمان کمونیست انترناسیونالیست» جریان بوردگیستی است. سر انجام، حتی اگر گروه های انگلی حملات خود را بر روی جریان کمونیست بین المللی متمرکز کرده اند و از دیگر گروههای درون فضای سیاسی پرولتری محفوظ میدارند و یا حتی به آنان تملق می گویند (چیزی که گروه بولتن کمونیستی این چنین میکرد و «جنبش و تغییرات» بطور مداوم انجام میدهد) این به طور کلی طراحی برای افزایش اختلافات بین گروه ها است - چیزی است که جریان کمونیست بین المللی همواره اولین چریانی بوده که با آن مبارزه کرده است.

[۹] یک گروه که متشکل از اعضای سابق جریان کمونیست بین المللی است که با گروه کمونیست انترناسیونالیست بوده اند، چپ های قدیمی که نباید با گروه «جنبش کمونیستی» از دهه ۱۹۷۰ که یکی از حواریون مدرنیسم بود، اشتباه گرفته شود.

[۱۰] "اضمحلال ایدئولوژیک در مرحله نخست و قبل از هر چیز بر طبقه سرمایه دار اثر میگذارد، و سپس اقشار خرده بورژوائی که هیچ استقلال واقعی ندارند. ما حتی می توانیم بگوئیم که به ویژه دومی اضمحلال را با خودش تعریف می کند، چرا که شرایط آنان، عدم [چشم انداز] از آینده، بخوبی با پیام اصلی اضمحلال ایدئولوژیک وفق پیدا می کند: فقدان هرگونه چشم انداز فوری برای جامعه به عنوان یک کل. تنها پرولتاریا ناقل چنین افقی برای بشریت است و به همین دلیل

صدای انترناسیونالیستی

[پرولتاریا] بیشترین توانائی را دارد تا در برابر این فروپاشی مقاومت کند. با این حال نمیتوان از تأثیرات اضمحلال به طور کامل چشم پوشی کرد، به ویژه به این دلیل که [پرولتاریا] ناچار است با خورده بورژوازی برخورد کند که ناقلین اصلی اضمحلال هستند. عناصر مختلفی که قدرت پرولتاریا را تشکیل میدهند همیشه و از ابعاد مختلف با اضمحلال ایدئولوژیک مقابله می کنند:

- اقدام جمعی، همبستگی، تقابل با تمیزه کردن افراد، روحی که "هر کس برای خودش" و "اینکه بدنبال قویترین بیفتی"؛
- نیاز به سازمانی که با اضمحلال اجتماعی مقابله کند، تخریب روابطی که پایه های جامعه [طبقاتی] را تشکیل میدهد؛
- اعتماد به نفس به آینده و به قدرت خود به طور مداوم توسط یک ناامیدی کلی از بین می رود که در حال تسخیر جامعه است با: پوچ گرایی، ایدئولوژی "بدون آینده"؛
- آگاهی، روشن بینی، انسجام در تفکر، علاقه به تئوری، باید راه دشوار خود را از طریق جامعه ای که در حال فرار بسوی خیال واهی است، به مواد مخدر، فرقه مذهبی، عرفان و تخریب تفکر که مشخصه عصر ما است، طی کند" (مجله انترناسیونالیستی شماره ۶۲، "اضمحلال، فاز نهایی زوال سرمایه داری"، بند ۱۳)

روشن است که رفتار ویژه طفیلی گری - جزئی گرایی، همبستگی نادرست با قبیله، نفرت از سازمان، عدم اعتماد، تهمت - با اضمحلال اجتماعی امروز تغذیه می شود. با توجه به یک ضرب المثلی، زیبا ترین گلها از پشته تپاله رشد می کنند. علم به ما می آموزد که بسیاری از سازمانهای انگلی نیز همین کار را انجام میدهند. در حوزه خود، طفیلی گری سیاسی به پیروی از قوانین زیست شناسی عمل می کند، از تعفن، جامعه عسل خود را تولید می کند.

[توضیح مترجم]

امروزه آنگلساکسون به کشورهای که انگلیسی زبان هستند و عمدتاً ساکنان سفید پوست دارند اطلاق می شود، به عنوان نمونه بریتانیای کبیر، ایالات متحده، کانادا، استرالیا، نیوزیلند و غیره.

صدای انترناسیونالیستی

خطوط اصلی مواضع:

- جنگ جهانی اول نشان داد که سرمایه داری بعنوان یک نظام اجتماعی وارد دوره انحطاط شده است. تنها یک آلترناتیو برای این سیستم وجود دارد: انقلاب کمونیستی یا نابودی بشریت.
- در عصر ما، طبقه کارگر تنها طبقه انقلابی است و تنها این طبقه اجتماعی است که میتواند انقلاب کمونیستی را انجام دهد و به بریت سرمایه داری پایان دهد.
- بعد از آنکه سرمایه داری وارد دوران انحطاط خود شد، اتحادیه های کارگری در سراسر جهان تبدیل به ارگانهای نظام سرمایه داری شدند. وظیفه اصلی اتحادیه ها کنترل طبقه کارگر و منحرف کردن مبارزه طبقاتی کارگران است.
- در عصر انحطاط و گندیدگی سرمایه، شرکت در نمایشات انتخاباتی و سیرک پارلمان تنها در جهت تقویت توهمات دمکراسی است. سرمایه داری دمکراسی و سرمایه داری دیکتاتوری دو روی همان سکه هستند، بربریت سرمایه داری.
- تمامی جنبشهای ملی ضد انقلابی، بر علیه طبقه کارگر و مبارزه طبقاتی هستند. جنگ آزادیبخش ملی یک نیروی پیاده در اختلافات امپریالیستی است.
- علت شکست انقلاب اکتبر، شکست موج انقلاب جهانی، مخصوصاً شکست انقلاب آلمان که منتهی به انزوای انقلاب اکتبر و سپس منجر به انحطاط آن شد.
- تمامی احزاب چپ ارتجاعی هستند، استالینیستها، مائونیستها، تروتسکیستها و آنارشویستها رسمی و غیره دستگاه سیاسی سرمایه را نمایندگی می کنند.
- کلیه دولتهای به اصطلاح "سوسیالیست" یا "کمونیست" که در شوروی، اروپای شرقی، چین، کوبا و غیره بر سر کار آمدند تجلی شکل ویژه از بربریت سرمایه داری بوده و هستند، سرمایه داری دولتی.
- سازمان انقلابی پیشقراول پرولتاریا را تشکیل میدهد و یک فاکتور فعال در تکامل و تعمیم آگاهی طبقاتی است. سازمانهای انقلابی تنها میتوانند شکل اقلیت انقلابی به خود بگیرند که وظیفه شان نه سازماندهی طبقه کارگر یا کسب قدرت بجای طبقه کارگر، بلکه رهبری سیاسی - یک قطب نمای سیاسی است، بطوریکه شفافیت سیاسی سازمان انقلابی و نفوذ آن در طبقه کارگر از عناصر اصلی برای امکان انقلاب کمونیستی هستند.

تعلق سیاسی:

مواضع، نظرات و فعالیت گرایشهای سیاسی پرولتری، محصولی از تجربیات گذشته طبقه کارگر و درسهایی که سازمانهای سیاسی طبقه کارگر در طول تاریخ این طبقه کسب کرده اند. لذا صدای انترناسیونالیستی ریشه های خود را در اتحادیه کمونیستها، انترناسیونال اول، جناح چپ انترناسیونال دوم، انترناسیونال سوم، مخصوصاً جناح چپ انترناسیونال سوم و فراکسیونهایی که در مقابل انحطاط انترناسیونال سوم وظیفه سترگ دفاع از مواضع پرولتری و کمونیستی را بر عهده گرفتند، فراکسیونهای هلندی - آلمانی و بویژه فراکسیون چپ کمونیست ایتالیا میداند و از سنن چپ کمونیست دفاع می کند.